

تاریخ مازندران و فرمانروایان آن سامان

مقدمه مترجم

از لحاظ اهمیتی که تتبع تاریخی درباره سلسله پادشاهان محلی ایران دارد ترجمه تحقیقات مفید و عالمانه مستشرقان اروپائی در این باره یکی از نیازمندیهای قابل توجه جامعه تحقیقات تاریخی ایران را تشکیل میدهد. از بین سلسله های مختلفی که در ولایات و مناطق مختلف میهن ما فرمان رانده اند حکام محلی مازندران اهمیتی خاص دارند. برای تکمیل مطالعه تاریخی در این باره نمیتوان از سلسله تحقیقات سودمند رابینو چشم پوشید. رابینو که معلوماتش درباره تاریخ ایران بخصوص سلاطین و سلسله های مناطق شمالی ایران و سواحل بحر خزر بی نیاز از توصیف است یک سلسله مقالات مفید درباره موضوع ما نحن فیه منتشر کرده که اهم آنها بقرار زیر است:

۱- سلسله هایی که در مازندران فرمانروائی کرده اند.

۲- حکام خلافت عربی در طبرستان.

۳- تاریخ مازندران.

این سلسله مقالات در مجله آسیائی (Journal Asiatique) بسالهای

۱۹۳۶ و ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵-۱۹۴۳ منتشر شده و چون اطلاع بر آنها برای کلیه متتبعین و محققین ایرانی لازم می نمود نگارنده ترجمه آنها را وجهه همت ساخت و در مقام ضرورت برای توضیح و تفسیر اصطلاحات مبهم و مشکل حاشیه ای چند بمتن ترجمه

ببفزود . البته قسمتی از نوشته‌های رابینو دربارهٔ قسمت‌های شمالی کشور ما در ایران بفارسی ترجمه شده و پاره‌ای از مطالبی که مورد بحث ما است در آن نوشته‌ها وجود دارد ولی چون این سلسله مقالات خود بطور مستقل انتشار یافته و علاوه بر آن حاوی تحقیقات سودمند می‌باشد مسلماً ترجمه و نشر آنها خالی از فایده نخواهد بود . امید است این کار ناچیز در پیشگاه اهل فضل و دانش پذیرفته آید و بعنوان خدمتی کوچک بمنظور تکمیل هدف غنی ساختن زبان فارسی از لحاظ تتبعات و تحقیقات خاور شناسان تلقی گردد و از اشتباهات و لغزشهائی که وجود دارد به پاس صدق نیت که جز خدمت بعالم تاریخ و ادب نبوده چشم‌پوشی شود .

سلسله‌هایی که بنا بر گفته تواریخ محلی از ۵۰ سال قبل از هجرت تا بسال ۱۰۰۶ در مازندران فرمان رانده‌اند

آنانکه تاریخ مازندران را نوشتند تقریباً هیچگونه اطلاعی درباره وضع اداری این سامان در اختیار ما نگذاشته‌اند. بدون شك میتوان گفت که سازمان اداری باندازه‌ای ساده بود که به هیچگونه توضیح و تفسیری در آن باره از طرف مورخین نیاز نبود. این سازمان نوعی از تیولداری^۱ بود که هیچگونه تولیت و تنصیب و هیچ نوع پیمان و مراسم تحلیف رسمی در آن وجود نداشت. صاحبان اقطاع یا تیولداران بزرگ که عبارت بودند از حکام ایالات و یا از امرائی که امارت بارث با آنان رسیده بود حق حاکمیت سلسله حاکمه ایران را برسمیت می شناختند و سالیانه مبلغی بعنوان خراج یا مالیات بدربار ارسال میداشتند و در صورت لزوم مجبور بودند که سپاهی نیز فراهم آورند و اگر چنانچه از طرف دربار احضار میشدند می بایست در آنجا حضور یابند. تحف و هدایائی نیز بامرای بزرگ میفرستادند چه در مواقعی که خود امارت آن

۱- واژه فرانسه "féodal" به «تیولداری» و "feudataires" به «تیولداران بزرگ» ترجمه شده است. برای اینکه مفهوم این کلمه و علت ترجمه آن به تیولداری روشن شود ما کلمه "Féodalité" را در ذیل توجیه میکنیم: این کلمه از ریشه "féodum" لاتین، که در زبان فرانسه بصورت "fief" دیده میشود، مشتق است. این مسأله از زمان تسلط بربرها برم آغاز میگردد و حاکی از یک نوع قدرتی بود با رعایت سلسله مراتب بین مالکان متعدد که هر یک از طرف یک قدرت حاکمه منطقه مخصوص خود را مالک بودند و از زمانهای خیلی پیشین در نزد ژرمنها نیز وجود داشته و از زمانیکه فتوحات فرانکها در گل "Gaul" شروع شد در آن سامان نیز ادامه یافت. چون پایه و اساس تیولداری مسأله اعطای زمین از طرف مافوق بود لهذا ما از ترجمه کلمه "féodalité" بملوک الطوائفی خودداری کرده آنرا به تیولداری ترجمه نمودیم. مترجم

سامان را بدست میآوردند و چه در مواقعی که جانشین امیردیگر میشدند. هر گونه اهمال و امتناع در این باره عصیان تلقی میگردید و منجر بلمشکر کشی حکومت مرکزی برای تنبیه و سیاست حاکم آن سامان میشد. اما به محض اینکه قدرت حکومت مرکزی رو بضعف مینهاد تیولداران از ارسال مالیات خودداری میکردند و در صد برقراری روابط حسنه با فرمانروای دیگری، که حدس میزدند بعداً زمام امور را بدست خواهد گرفت، برمیآمدند. روی همین اصل فرمانروایان مازندران در درجه اول خلفار امحترم میداشتند و برسمیت میشناختند و بعد بنا بمقتضیات سیاسی با خراسان، عراق، آذربایجان و حتی خوارزم روابط حسنه برقرار میکردند. روابط تیولداران با دست نشانده گانشان عیناً مثل روابط خودشان با سلسله حاکمه بود.

اطرافیان امرای سلسله های محلی مازندران عبارت بودند از: يك وزیر یا معتمد، چند سپهسالار (که اغلب اوقات عبارت بودند از امرای دست نشانده و یا حکام نواحی کوچک)، چند دبیر، چند محاسب و چند نفر مأمور وصول مالیات. وقتی که به حاکم محل فرمان تهیه سپاه میرسید وی لشکری فراهم آورده در تاریخ معین و در محل تعیین شده با سپاهیان خود حاضر میگردد. این مسأله در قرون وسطی در اروپا نیز سابقه داشت. پيشهوران بندرت یافت میشدند و اکثر نفرات ارتش از روستائیان تشکیل میشد که غالباً بزور بمیدانهای نبرد گسیل میشدند. کشتی، تیراندازی، پرتاب زوبین، شکار گراز و حیوانات وحشی... جوانان را نفراتی مستعد و آماده برای شرکت در این لشکر کشی ها ببار میآورد. از طرف دیگر تمرینات دسته جمعی نیز وجود داشت. مثلاً میدانیم که ساکنین گیلان روش مخصوص در حمله بدشمن داشتند و ظهیرالدین در چند جا اشاره مینماید که وی بنا بدخواست متحدینش (سادات مرعشی مازندران) با مردان جنگی خود این روش را بظهور رسانده بود.

خلاصه اینکه روستائیان مثل « برده‌های وابسته بزمین^۱ » محسوب میشدند که مطیع اوامر مالک خود بودند و این وضع تا امروز نیز در مازندران ادامه دارد. تحت رژیم فعلی ایران اجباراً يك تحول و نهضت قابل ملاحظه در روابط مالکان و زارعینی که در این اراضی زندگی میکنند بوجود آمده و خواهد آمد.

برای اینکه عظمت و همچنین استقلال تیول محفوظ گردد لازم بود که قدرت منحصرأ در دست يك تیولدار متمرکز شود و همین مسأله بود که قتل عام و از بین بردن برادران و سایر افراد فامیل صاحب‌الاقطاع جدید را که وارث قدرت میشد بهار می‌آورد. ولی بمحض اینکه آرامشی در اوضاع احساس میشد خویشاوندان وارث حکومت صحبت از حق جانشینی و ارث خود نسبت به قسمتی از امتیازات متروکه صاحب‌الاقطاع قبلی بمیان می‌آوردند و برای بدست آوردن حق مشروع خود بسلسله حاکمه متوسل میشدند و دربار نیز در مقابل یا فرامینی صادر میکرد که بموجب آنها ایالات بین‌ادعاکنندگان تقسیم میشد و یا اینکه با ارسال لشکری از ادعاهای آنان حمایت مینمود. عداوت‌ها و کینه‌های موحش بین پسرانی که از يك پدر و مادران مختلف بودند نیز یکی از علل شورش‌های بزرگ این سامان محسوب میشد.^۲

۱- « برده‌های وابسته بزمین » ترجمه کلمه "serfs" فرانسه است که از ریشه لاتین که مفهوم « برده » دارد مشتق است. این اسم در قرون وسطی بکسانی اطلاق میشد که بدون اینکه کاملاً در حالت بردگی باشند با اطاعت و انقیاد در قطعه زمین معینی بکشت پرداخته هرگز نمیتوانستند آنرا ترك نمایند. اینان بزمین مزبور وابسته بودند و با آن نیز بفروش میرسیدند. آزادی ورهائی دهستانها از قیود و محدودیت‌های قرون وسطائی و همچنین جریان نبردهای صلیبیون که بفتح جهاد مقدس اربابان بزرگ را مجبور باعطاء آزادی بدست نشانندگان خود میکرد بازادی «سرف»ها کمک شایانی نمود. مهذا باز در زمان لوئی ۱۴ «سرف»هائی چند، بخصوص در تیولهای کلیسائی قرون وسطی وجود داشت. این پادشاه در سال ۱۷۷۹ فرمان لغو بردگی را در تمام املاک سلطنتی صادر نمود تا اینکه در ۲۷ ژوئن ۱۷۹۲ بنا بقانونی که از مجلس فرانسه گذشت برای همیشه و بطور قطع بردگی لغو گردید. (مترجم)

۲- ما تنها بذکر اسامی و شرح حال زنان رجال مختلف این سامان که در دسترس*

روابط این تیولداران با ممالک مجاور جهت لزوم دفاع از خود در مقابل دولت مرکزی بود و یا اینکه با برقراری این روابط میخواستند در مواقع فتنه و آشوب که بمرور زمان کشور ایران را زیرورو میکرد تکیه گاهی برای خویشتن کسب نمایند. ظهیرالدین تنها یکبار از روابط دوستانه حسام الدوله اردشیر بن حسن باوند با سلطان تکش خوارزمشاهی و صلاح الدین یوسف مصری و خلیفه ناصرالدین الله سخن بمیان میآورد مطالب سابق الذکر و همچنین در دست نبودن هیچ نوع اسناد تاریخی بهترین دلیل قلت مدارک مربوط بسازمان اداری مازندران محسوب میشوند.

قدیمی ترین منابعی که میتوان درباره گیلان بدست آورد از اوایل قرن ده هجری تجاوز نمیکنند و این اسناد شامل وقایع انتصاب متولیان اماکن مقدسه و یا اینکه مربوط بتولیت محافظین مقبره های اولیاء است. این مقابر از زیارتگاههای مهم بشمار میرفتند. بعضی از عناوین تیولی و اقطاعی نیز باین عصر مربوط میشود. امرای بزرگ مازندران به تبعیت از پادشاهان ایرانی میخواستند تیولداران بزرگ "feudataires" را از میان بردارند و همین تیولداران بزرگ نیز بنوبه خود جهدمیکردند بهر وسیله که باشد خویشتن را از دست صاحبان اقطاع کوچک که خود آنها را گماشته بودند نجات دهند و حکام کوچک محلی را بجای آنان بگمارند. ولی چون معمولاً این حکام را از بین افراد خانواده خویش انتخاب میکردند دیری نمی پائید که اینان نیز بنوبه خود خانواده و عشیره های جدیدی بوجود میآوردند که همیشه حاضر و آماده برای مخالفت با امیر بزرگ بودند. همین مسأله بالاخره بسقوط و انحطاط امرای بزرگ منجر گشت و به برقراری سیاست حکومت مرکزی صفویه کمک نمود.

* ما است اکتفا میکنیم، ولی نباید تصور کرد که این بیوگرافی ها کافی است زیرا زنان دیگری نیز قطعاً وجود داشتند که پسرانشان از منفذین محسوب میشدند و تمام پسرانی که در متن از آنها نام میبریم (البته غیر از آنهایی که بطور وضوح اسم برده میشود) همه شان اولاد زنان مذکور در متن نمیتوانند باشند.

اسلام در اوایل قرن دوم هجری جایگزین ستایش آتش در طبرستان شد. البته در این عصر حکام عرب که از طرف خلیفه وقت در آنجا حکومت میکردند همه سنی بودند. چندی نگذشت که دعاة علویان امتیازات لازم را برای تحکیم قدرت و موقعیت خود و اشاعه مذهب تشیع و تبلیغ عقائد و آراء زیدیه بدست آوردند، در حالیکه امرای طبرستان و رستم‌دار برای تقلیل نفوذ دعاة شیعه رعایای خود را بقبول آئین تسنن و میداشتند. همچنین عده کثیری از طرفداران آئین اسمعیلیه در نواحی کوچک وجود داشتند و این نواحی توسط حشاشین که از احاط افکار و عقائد با آنان هم مذهب بودند اشغال می‌شد. مدتی بعد آتش پرستان بکلی در این سامان ناپدید شدند. تشیع در زمان حکومت سادات مرعشی (از ۹۹ تا ۷۶۰ هـ = ۱۵۸۲-۱۳۵۹ م) مذهب رسمی مازندران شرقی محسوب میشد ولی در رستم‌دار آئین تسنن تا زمان حکومت کیومرث بن بیستون رواج داشت (۸۵۷ هـ = ۱۴۳۵ م) و بالاخره این فرمانروا رعایای خود را بقبول مذهب تشیع وادار نمود. بنظر ما صرفاً هدف سیاسی سلسله‌های این سامان بود که بانتشار و رواج تشیع در طبرستان کمک نمود. طبرستان در پناه کوهستانهای خود خیلی کمتر از قسمت جنوبی البرز مورد تاخت تاز مهاجمین و فاتحین قرار میگرفت. خراج و مالیاتی که این ناحیه سابقاً بخزانة دولت ساسانی میریخت حرص و ولع خلفا و امرائی را که ایران را متصرف میشدند بر میانگیخت و تقاضای مالیات سنگین و قابل ملاحظه‌ای میکردند و هر موقع که قدرت داشتند حکام مخصوص خود را بدانجا اعزام میداشتند. مغولها و خوارزمشاهیان و تیموریان، دلباخته ثروت بیکران سرزمینهای جلگه‌ای که محصول ابریشم آن ضرب‌المثل بود این منطقه را نیز اشغال کردند. ولی به محض اینکه قدرت حکومت‌های مرکزی رو بضعف می‌گرایید حکام آنان دستخوش عصیان و شورش ساکنین آن دیار میشدند و چون احساس میکردند که دیگر حکومت مرکزی قادر

بحمایت از آنان نیست این ناحیه را ترك می‌کردند. از طرف دیگر خود امرای طبرستان ورستمدار باراضی حاصلخیزی، سمنان، دامغان، بسطام بخصوص گرگان چشم طمع میدوختند. زیرا این نواحی علاوه بر اینکه محصول غله سرشاری تولید می‌کردند که بمصرف غذای ساکنین کوهستانها میرسید خود يك منطقه سرحدی محکم برای طبرستان محسوب میشدند. امرای طبرستان با اشغال این نواحی از نفوذ دشمن در دامنه کوهستانهای خود ممانعت می‌کردند و بدینوسیله منطقه نفوذ خود را از غارت و چپاول راهزنان و قبائلی که از هیچ نوع انضباطی پیروی نمی‌کردند و در مواقع آشوب و فتنه هدفشان زیر و رو کردن نواحی اطراف بود حفاظت مینمودند.

کلمات طبرستان و مازندران تقریباً مترادفند ولی کلمه اول صرفاً به نواحی کوهستانی و دوم بنواحی جلگه‌ای اطلاق میشد. سابقاً طبرستان شامل گرگان، استراباد، مازندران و رستمدار میشد یعنی سرتاسر ناحیه‌ای را که بین دینار جاری در مشرق و ملط (واقع در گیلان) در مغرب بود شامل میگشت. گرگان که شامل استراباد بود از جنگل همیشه در مغرب شروع میشد و تا دینار جاری در مشرق ادامه می‌یافت. قسمت واقعه در مشرق همیشه را « پیرون همیشه » و ناحیه واقعه در مغرب آن را « اندرون همیشه » می‌نامیدند. مازندران در قسمت جلگه‌ای و طبرستان در کوهستان یعنی از همیشه و جلگه گرگان تا رستمدار بسط و گسترش می‌یافت.

سرحدات قدیمی رستمدار عبارت بود از: سیسنگان یا رودخانه مانپیر در مشرق و ملط در مغرب. مدتی بعد این سرحدات تغییر شکل یافتند و میتوان گفت که رستمدار ناحیه‌ای را که از آمل تا گیلان ادامه می‌یافت شامل میشد. رویان نام اراضی مسطح بود ولی همچنین سرتاسر رستمدار نیز اطلاق میگشت. در زمان حکومت مغولها کلمه طبرستان بپوته فراموشی افتاد و کلمه مازندران جای آنرا گرفت.

سلسله‌های اصلی طبرستان که بعصر ساسانیان میرسند و مورد بحث ما هستند

عبارتند از : قارنیان ، باوندیان ، دابویگان یا گاوبارگان و پادوسبانیان . منابع و مأخذ ما درباره این سلسله‌ها عبارتند از :^۱

۱- تاریخ طبرستان ، تألیف محمد حسن بن اسفندیار (اسفندیار)^۲

۲- تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، تألیف میرظہیرالدین مرعشی (ظہیر)^۳

۱- برای اطلاع درباره سایر سلسله‌هایی که در مازندران فرمانروائی کرده‌اند رجوع شود بکتاب "Mazandaran and Astarabad" تألیف "H. L. Rabino" از انتشارات "E.J.W. Gibb Memorial" سری جدید ، جلد ۷ صفحه ۱۴۹-۱۳۳ چاپ لندن؛ و همچنین بمقاله رایینو در مجله آسیائی: آوریل - ژوئن ۱۹۲۷ تحت عنوان «سلسله‌های علویه مازندران» (صفحه ۲۷۷-۲۵۳) .

۲- رك : An abridged translation of the history of Tabaristan compiled about A. H. 613/A. D. 1216 by Muhammd al-Hasan b. Isfandiyyar, by Edward G. Browne. E. J. W. Gibb Memorial series, vol II, London 1905.

ولی جای بسی تأسف است که متن فارسی منتشر نشده است .

۳- Muhammedanische Quellen Zur Geschichte der Südlichen Küstenländer des Kaspischen Meeres, herausgegeben , Ubersetzt und erlautert von Dr Bernhard Dorn , I, Theil . Sehir-eddin's Geschichte von Tabaristan , Rujan und Masaderan Persischer Text. Saint-Petersburg, 1850.

اصل و منبع تاریخ ظہیرالدین تاریخی است که اولیاء الله آملی یکی از علمای آمل برای استاندار فخرالدوله شاه غازی بن زیار بن کیخسرو نوشته و همچنین تاریخی که علی بن جمال‌الدین بن علی بن محمد بن نجیب الرویانی برای کارکیا میرزا علی بن کارکیا سلطان محمد بیابنشی گیلانی برشته تحریر در آورده است .

متن تاریخ اولیاء الله آملی بدست ما نرسیده ولی بدون شك میتوان اذعان نمود که وی مطالب کتاب خود را از تاریخ ابن اسفندیار گرفته است .

حاجی خلیفه از دو تاریخ طبرستان اسم میبرد یکی را بخواجه علی رویانی و دیگری را به سیدظہیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی که حفید قوام‌الدین بوده نسبت میدهد . رك : كشف الظنون جلد اول ، صفحه ۲۲۶ چاپ آنکارا و همچنین از يك تاریخ مازندران تألیف ابن ابی مسلم صفحه ۲۳۰ یاد میکند . مترجم

- ۳- تاریخ گیلان و دیلمستان ، تألیف میرظہیرالدین مرعشی (ظہیر گیلانی)^۱
 ۴- تاریخ گیلان تألیف علی بن شمس الدین لاهیجانی (شمس الدین)^۲
 ۵- تاریخ گیلان تألیف ابوالفتاح فومانی (عبدالفتاح)^۳
 ۶- تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندرمنشی (اسکندر)^۴
 ۷- مطلع السعدین تألیف عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی (عبدالرزاق)^۵
 ۸- مجالس المؤمنین تألیف نورالله (تستری)
 ما در بین منابع خود از دو کتاب خواندمیر^۶ و اعتماد السلطنه^۷ اسم نمی بریم زیرا مطالب این دو عیناً مأخوذ از تاریخ ظہیرالدین میباشد .

سلسله اول - سوخرانیان یا قارنیان^۸

این سلسله در کوهستانهای طبرستان مدت ۲۷۴ سال فرمانروائی کرده اند و

- ۱- A. D. 1489 ، تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف میرظہیرالدین مرعشی
 M. H. L. Rabino ، رشت ۱۳۳۰ = ۱۹۱۲ .
 ۲- رک : Muhamm. Quellen. II, Theil, Aly ben : A. D. 1514, Schems-eddin's Chanisches Geschichtswerk. Persischer Text. St Petersburg, 1858.
 ۳- Muhamm. Quellen. III Theil, Abdul Fattah : A.D. 1628, Fumeny's Geschichte von Gilan. Persischer Text. St Petersburg, 1858.
 ۴- رک : Muhamm. Quellen. IV. Theil. Auszüge aus Muham- medianischen Schriftstellern Arabische, Persische und Türkische Texte, St Petersburg, 1858, P. 238-421.
 ۵- رک : Muhamm. Quellen. IV Theil, P. 154-257.
 ۶- رک : B. Dorn, Die Geschichte Tabaristan's and Serbedare nach Khondemir. Persischer Text. St Pet, 1850.
 ۷- رک : کتاب التدوین فی احوال جبال شروین، چاپ تهران.
 ۸- منابع و مأخذ ما راجع به این سلسله عبارتند از :

حکومت آنان از سال ۵۰ قبل از هجرت آغاز می‌گردد. انوشیروان ساسانی در این سال شهریار کوه و کوه قارن را به قارن بن سوخرا اعطا نمود و در سال ۲۲۴ هـ = ۹ - ۸۳۸ م یا ۲۲۶ هـ = ۱ - ۸۴۰ م یعنی سال مرگ مازیار حکومت این سلسله پایان می‌رسد. این فرمانروایان بنام «گرشاه» یا «ملک الجبال» و همچنین «اسپهد» خوانده می‌شدند ولی تفوق سلسله باوندرا قبول داشتند. قارنیان یکی از نجیب‌ترین و محترم‌ترین خانواده‌های ایرانی زمان ساسانی محسوب می‌شدند و مورخین تازی افراد این خاندان را «اهل البیوتات» می‌خواندند.

۱- قارن بن سوخرا بن قارن بن سوخرا^۱ (اسفندیار صفحات ۹۴ و ۹۵. ظهیر صفحات ۳۷ و ۱۶۷ و ۳۲۱). مدت حکومت ۳۷ سال^۲. فرزندان سوخرا که خود از نسل «کاوه آهنگر» بود انوشیروان را در جنگ با خاقان ترک یاری کرده بودند. پادشاه این خدمت انوشیروان زابلستان را به پسر ارشد سوخرا که زرمهر نام داشت اعطا نمود و همچنین وندا امید کوه، آمل، لفور و فریم را به فرزند کوچکتر یعنی قارن واگذار کرد که کوه قارن نامیده شد. روی این اصل طبرستان بین قارن و بزرگانی که در همیشه مستقر بودند تقسیم شد و قارن اسپهد طبرستان گردید. قارن پسری داشت بنام آلندا.

۲- آلندا بن قارن (اسفندیار صفحات ۴۳ و ۱۲۵ و ظهیر صفحات ۱۵۴، ۱۶۷، ۳۲۱) مدت حکومت ۵۲ سال^۳. آلندا پسر ارشد قارن بود و وی نیز خود پسری بنام سوخرا داشت.

* Dorn, Reise nach Masanderan im Jahre 1860, Petr, 1895.
Melgunoff, Das Südliche Ufer des Kaspischen Meeres. Leipzig, 1868.

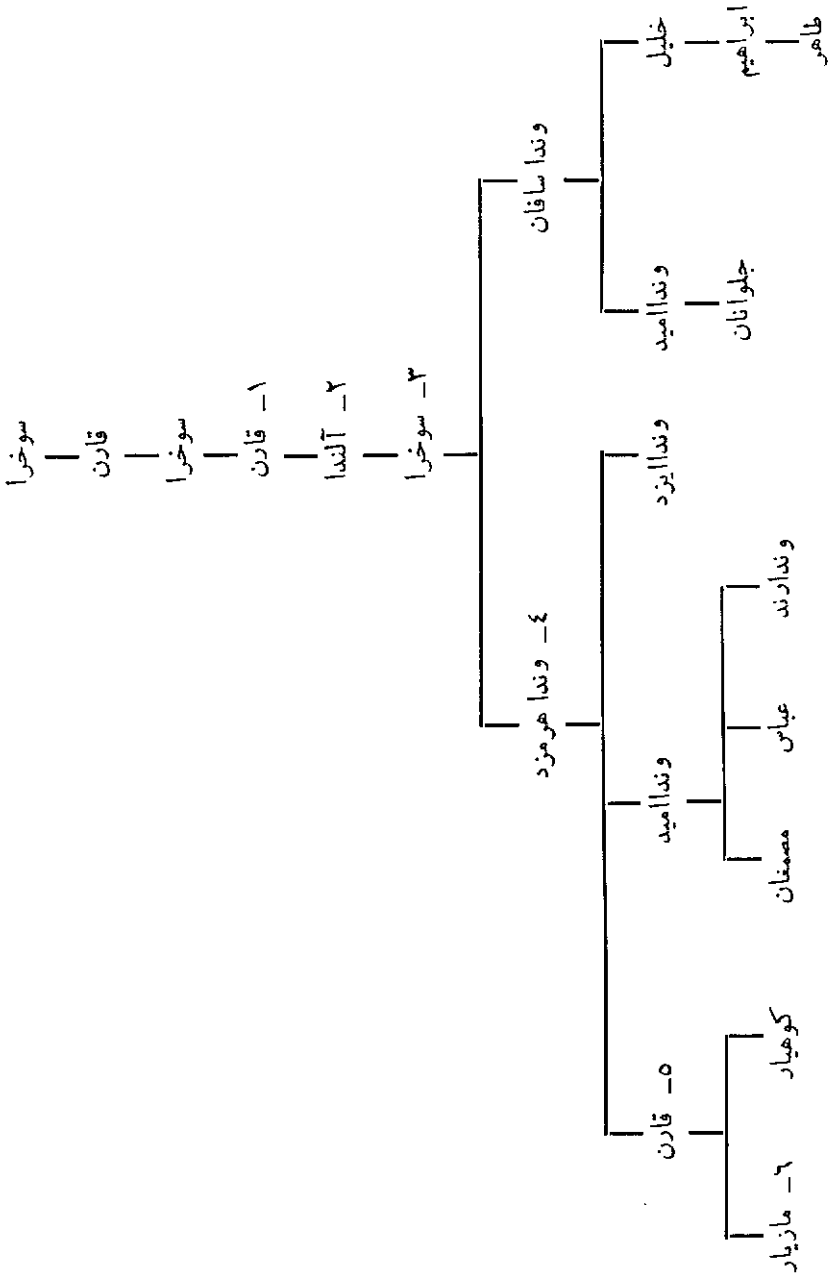
Rabino, Mazandaran and Astarabad.

۱- رك : اسفندیار ، صفحات ۱۴ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ .

۲- رك : ظهیر

۳- رك : ظهیر

صوخرانیان یا قارنیان



۳- سوخرا بن آندنا. (ظہیر صفحات ۱۵۴، ۱۶۷، ۳۲۱)^۱. مدت حکومت ۶۵ سال^۲ و یکی از پسرانش و ندادهرمز بود که جانشین وی گردید. پسر دیگر بنام و ندادسامان بود که جعفر بن هارون را که خلیفه برای تجدید تشکیلات مالیاتی فرستاده بود بضرب کویال از پا در آورد. و نداد سامان دو پسر داشت:

الف، و نداد امید. همین و نداد امید عموزاده خود مازیار را که اسپهبد شهریار باوند متصرفات وی را ضمیمه متصرفات خویشتن نموده بود با آغوش باز پذیرفت ولی بعد ویرا تسلیم اسپهبد مذکور نمود و محتملاً پدر جلوان بن و نداد امید است که در حوال سال ۲۵۰ ه = ۵-۸۶۴ م از وی نام برده شده است.^۳

ب- خلیل^۴ که بدست مازیار بقتل رسید. پسر همین خلیل بنام ابراهیم^۵ بکمک سپاهیان محمد بن اوس که در طبرستان بنام سلیمان بن عبدالله بن طاهر فرمان میراند بچنگ حسن بن زید علوی که ادعای امامت میکرد قیام نمود ولی در شوال ۲۵۰ = نوامبر ۸۶۴ مغلوب شد و مورد نوازش علوی مذکور قرار گرفت. پسران ابراهیم بن خلیل که سابقاً ۱۰۰۰۰۰۰ درهم بعنوان مستمری دریافت میداشتند بسال ۲۸۷ ه = ۹۰۰ م دوباره مبلغ مذکور را از اسمعیل بن احمد سامانی دریافت کردند و از یکی از آنان بنام طاهر بن ابراهیم در سال ۲۶۹ ه = ۸۸۲-۳ اسم برده میشود.^۶

۴- و نداد هرمز بن سوخرا. (اسفندیار صفحات ۴۳ و ۴۴ و ۱۳۲ - ۱۲۵ و ۱۴۵-۱۴۰، ۱۴۷، ۲۳۷). ظہیر صفحات ۵۲، ۱۶۲-۱۵۴، ۱۶۷، ۲۰۷، ۲۷۴،

۱- رك : ظہیر .

۲- رك : ظہیر .

۳- رك : اسفندیار صفحات ۱۴۶ و ۱۷۱ و ظہیر صفحه ۱۶۲ .

۴- رك : اسفندیار صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱ و ظہیر صفحه ۱۶۴ .

۵- رك : اسفندیار صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۷۰ و ۱۹۵ .

۶- رك : اسفندیار صفحات ۱۸۶ و ۱۹۵ .

۲۷۵، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵). مدت حکومت ۵۰ سال^۱.

بنابگفته ابن اسفندیار وی پسر آلتدا است نه نوه اش. چون مردم از جور و ستم تحمیلات خارج از حد مالیاتی که از طرف حکام خلافت عباسی بعمل میآید بتنگ آمده بودند و ندها هر مز با اسپهبد شروین باوند و مصمغان و لاش میان دورودی و استاندار^۲ شهریار بن پادوسبان جهت کشتار و قتل عام تمام اعراب و عمال خلیفه متفق شد. چون این خبر بسمع مهدی خلیفه عباسی رسید وی سالم فرغانه ای را که بشیطان فرغانه ملقب بود بطبرستان گسیل داشت. این امیر بدست و ندا ایزد یا و ندا امید^۳ پسر و ندها هر مز بقتل رسید. خلیفه سپاهی مرکب از ۱۰۰۰۰ مرد جنگی تحت فرماندهی امیر فرار شه (یا فارشه) مجدداً اعزام نمود فرمانده مزبور نیز بسر نوشت اولی دچار گشت؛ ویرا قبلاً زندانی کرده سپس سر بریدند. بعد از این جریانات خالد بن برمک بعنوان حاکم بطبرستان فرستاده شد و با و ندها هر مز صلح کرد. و ندا هر مز يك زندگی پر ماجرا داشت، گاهی با حکامی که پس از خالد از طرف خلیفه بدان سوی اعزام میشدند از در صلح در میآمد و گاهی نیز مثل فراریان ب جنگل ها پناهنده میشد. این وضع تا روزیکه خلیفه پسر خود موسی الهادی را بگرگان فرستاد ادامه داشت. و ندا هر مز خویشتن را باونزدیک نمود و همراه وی ببغداد رفت ولی پس از مراجعت از آنجا دوباره بر علیه خلیفه قیام کرد و حتی بدیدار سرداران خلیفه که در آمل و ساری مستقر بودند نرفت. هرون الرشید شهریار پسر اسپهبد شروین (ملك الجبال) و قارن پسر و ندا هر مز را بعنوان گروگان پیش خود پذیرفت و مدتی بعد این دو شاهزاده را به پیش پدران خود فرستاد. بالاخره در زمان خلافت مأمون (۸۳۳-۸۱۳م)

۱- رك : ظهير .

۲- در متن ustundar .

۳- رك اسفندیار صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸ و ظهير ۱۵۷ و ۱۶۷ . قطعاً اختلاف اسامی

ناشی از اشتباه ناسخ است . کوهیار دائی شاهزاده جوان وی را در این جنگ همراهی

نموده بود .

رحلت نمود . پسران وی عبارت بودند از :

الف - قارن که جانشین پدر گردید .

ب - وندا امید که خود سه پسر داشت :

الف - مصمغان^۱ که در سال ۲۵۰ هـ = ۵ - ۸۶۴ م از وی اسم برده شده و

گاهی نیز در زمان حسن بن زید بنام او برمیخوریم .

ب - عباس^۲ که بدست دو نفر از فرماندهان حسن بن زید بنام جعفر بن محمد

و لیث بن فنا در حدود سنه ۲۵۳ هـ = ۸۶۷ م بقتل رسید .

ج - وندارندالسفاجی که در سال ۲۵۴ هـ = ۸۶۸ م نام او بچشم میخورد .

د - بالاخره سومین پسر وندا هرمزد بنام وندا ایزد بود^۳ .

۵- قارن بن وندا هرمزد . (اسفندیارصفحات ۱۲۹ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ،

۲۳۷ . ظهیر صفحات ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۷ ، ۳۲۲) مدت حکومت ۴ سال^۴ . قارن ،

مأمون خلیفه عباسی رالشگر کشی که برضد اهالی میزانس نموده بود مساعدت کرد

و در این جنگ نیز لیاقتی از خود نشان داد . ولی اسپهبد شهریار کینه او را بدل بست

و متصرفات او را تصاحب نمود . قارن دو پسر داشت :

۱- مازیار .

۲- کوهیار که کمی بعد از مرگ برادرش مازیار بقتل رسید .

۶- مازیار بن قارن (اسفندیارصفحات ۱۷ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۸۰ ،

۱- رك : اسفندیار صفحات ۱۶۴ و ۱۶۸ و ۱۷۴ و ۱۷۰ و ۱۷۶ و ۱۷۸ و ۱۸۴

ظهیر صفحه ۱۷۱ .

۲- رك : اسفندیار صفحه ۱۷۶ .

۳- اسفندیار صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸ و ظهیر صفحه ۱۶۸ وندا امید ثبت کرده اند ولی

ظهیر صفحات ۱۵۷ و ۱۶۷ وندا ایزد مینویسد . همچنین در صفحه ۱۷۸ اسفندیار نام وی تحت

عنوان وندارند دیده میشود . ولی محتملاً ناسخ اشتباهاً نام اخیر را اینچنین ثبت کرده است .

۴- رك ظهیر .

۱۳۲، ۱۵۷، ۱۴۶ ظهیر ۲۱، ۲۹، ۱۶۷، ۱۶۱، ۲۷۵، ۳۲۱، ۳۲۲ و ۳۲۵)، مدت حکومت ۳۰ سال^۱. وی بنام اسپهبد مازیار خوانده میشد. اسپهبد شهریار بن قارن باوند چشم طمع بمتصرفات مازیاردوخته بود و بالاخره آنها را بتصرف خویشان در آورد. مازیار موفق شد که خود را از دست زندانبانان اسپهبد مزبور نجات دهد و سپس بیغداد رفت و در آنجا کیش اسلام پذیرفت و عنوان مولی امیر المؤمنین گرفت و کنیه اش نیز ابوالحسن گردید.

پس از مرگ اسپهبد منصور خلیفه عباسی فرمانروائی طبرستان را بمازیار اعطا نمود. مازیار به شاپور بن شهریار باوند که در کوهستانات فرمان میراند دست یافت و بفرمود تا او را بکشند و مدت ۴ سال یعنی تا زمان مرگ موسی بن حفص حاکم خلیفه در آنجا فرمانروائی کرد و سپس تمام آن سامان را تحت تسلط خویشان در آورد. آمل را محاصره نموده و حصارهای آن را خراب کرد^۲ و حاکم خلیفه را نیز زندان انداخت. در کوهستانها قلاعی چند ساخت و روستائیان را جهت ساختن قلاع و خندقها بییگاری گرفت و سپس دستور داد سدها و پاسگاههایی چند در مسیر جاده‌ها بسازند برای اینکه رعایایش از اخبار و کارهای وی مطلع نشوند. چون معتمم جانشین مأمون از این اوضاع باخبر شد عبدالله بن طاهر را بطبرستان گسیل داشت. پس از آنکه چندین نبرد بین این امیر و مازیار رخ داد بشکست مازیار تمام شد، مازیار زندانی گردید و سپس به بغداد فرستاده شد و در سال ۲۲۴ هـ = ۹ - ۸۳۸ م یا ۲۲۶ = ۱ - ۸۴۰ مقتول گردید.

با آنکه جور و ستم مازیار چه قبل از جلوسش و چه بعد از آن با آخرین درجه

۱- رك ظهیر . ولی ابن اسفندیار میگوید که وی پس از هفت سال فرمانروائی در کوهستانات طبرستان درگذشت .

۲- هنگام تخریب این حصارها کتیبه‌ای کشف شده . قس ابن اسفندیار صفحه ۲۶ و

خودرسیده بود ولی مطابق اطلاعاتی که بدست ما رسیده وی از شایسته ترین فرمانروایان محسوب میشود .

سلسله باوندیان^۱

خانواده باوند مدت ۷۰۷ سال یعنی از سال ۴۵ هجری مطابق ۶-۶۶۵ میلادی تا سال ۷۵۰ هجری برابر با ۱۳۴۹ میلادی در طبرستان حکومت کردند . فرمانروایان این سلسله نیز به ملك الجبال ملقب بوده و عنوان اسپهبد داشتند و در طبرستان مدت مدیدی قدرتی عظیم یافتند و با اینکه جلگه‌های مازندران را از دست دادند ولی کوهستانات تقریباً همیشه در دست آنان بود . این سلسله بسه شاخه تقسیم میگردد:

الف - کیوسیه که از ۶-۶۶۵ / ۴۵ تا ۷-۱۰۰۶ / ۳۹۷ یعنی تا زمانی که قابوس اسپهبد شهریار را بقتل رسانید حکومت کردند .

ب - اسپهبدیه که از ۴-۱۰۷۳ / ۴۶۶ تا ۶۰۶ / ۱۲۱۰ یعنی تا زمان کشته

۱- منابع :

Melgunoff, Das Südliche Ufer des Kaspischen Meeres, p. 50.

Dorn, Reise nach Masanderan im Jahr 1860.

Barthold, Musulmanskina Dynastii, p. 290.

Gl. Huart, Encyclopédie de l'Islam.

Zambaur, Contributions, III, 16, n'472.

- Manuel de généalogie et de chronologie Pour l'histoire de l'Islam, p. 187-188.

Casanova, Les Ispehbeds de Firim (Publié E. G. Browne), p. 117-126 .

Sachau, Ein Verzeichnis Muhammedanischer Dynastien, p. 5-7 . (مأخذ اصلی این کتاب تاریخ منجم باشی است) .

Rehatsek, the Baw and Gaobarah Sephabuds ... J. Bombay Br. R. A. S., XII, 1876, P. 410.

Rabinn, Mazandaran and Astarabad, p. 134-136,

شدن شمس الملوك رستم هنگام تاخت و تاز مغول بطبرستان حکومت کردند .
 ن - کینخواریه - حکومت این سلسله از سال ۸-۱۲۳۷ / ۶۳۵ شروع میشود
 و با قتل آخرین پادشاه آن فخرالدوله حسن بسال ۱۳۴۹ / ۷۵۰ پایان می‌یابد .

الف - گیو سبیه^۱

نام این خانواده از کیوس که پسر قباد ساسانی و برادر انوشیروان عادل بود مشتق است . قباد سه سال قبل از مرگش پسر ارشد خود کیوس را بحکومت طبرستان فرستاد . هنگامی که قباد بنفع پسر کوچکتر خود انوشیروان (۵۷۸ - ۵۳۱ م) از سلطنت کناره گیری نمود خاقان ترك با قبائل خود تا جیحون پیشروی کرد . کیوس بجلو او شتافت و پس از آنکه ویرا شکست داد یکی از اقوام خود هوشنگ نام را بحکومت خوارزم گماشت و پس از مراجعت بطبرستان بانوشیروان نامه‌ای نوشت و رسماً بدو اخطار کرد که تاج و تخت را بوی واگذار کند . چون انوشیروان تقاضای وی را نپذیرفت کیوس بسوی مدائن لشکر کشید ولی مغلوب گردید و بقتل رسید و پسرش شاپور نیز در آن شهر بقید اسارت درآمد ، طبرستان به زرمهر^۲ او گذارشد و بقیه متصرفات کیوس بین امرای مختلف تقسیم گردید^۳ .

۱- باوبن شاپور (اسفندیار صفحات ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۲۳۶ ،

۳۷ و ظهیر صفحات ۴۲ ، ۱۵۰ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۷۰ ، ۳۱۷ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳) .

۱- زامباور "Zambaur" این سلسله را اسپهبدان میخواندند پس زامبارو "Zambaur"

صفحات ۱۸۷ و ۱۸۹ .

۲- قس : Rabino, Māzandarān and Astarābād, p. 113.

۳- رك : اسفندیار صفحات ۷ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۵ و ۹۸ و ظهیر صفحات ۱۵۱ و

۲۰۱ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۷۰ و ۳۱۷ و ۳۱۹ .

مدت حکومت ۱۵ سال^۱. شاپور پدر باو در زمان حکومت هر مزد ساسانی در گذشت. چون باو در جنگهای خسرو پرویز از خود شایستگی نشان داد شاهنشاه پس از جلوس ویرا بحکومت اصطخر، آذربایجان، عراق و طبرستان منصوب نمود. چون خبر مرگ یزدگرد به باو رسید وی در معبد کوسان منزوی شده و بعبادت پرداخت ولی اهالی طبرستان ویرا حاکم خود اعلام کردند. وی تاخت و تاز کنندگان این ایالت را پراکنده ساخت و مدت ۱۵ سال در آنجا حکومت نمود. بالاخره بدست ولاش که از نسل زرمهر بود بقتل رسید. ولاش مدت هشت سال حکومت کرد.^۲ نام پسر باو سرخاب بود.

۲- سرخاب بن باو^۳ (اسفندیار صفحات ۹۹ و ۲۳۷. ظهیر صفحات ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۷۰، ۳۲۳) مدت حکومت ۳۰ سال^۴. مردم سرزمین کولا، ولاش را بقتل رسانده و سرخاب را در فاریم بتخت نشاندند. پسرش مهر مردان نام داشت.

۳- مهر مردان بن سرخاب (اسفندیار صفحه ۲۳۷ و ظهیر صفحه ۳۲۳). مدت حکومت ۴ سال^۵. بنا بگفته ابن اسفندیار وی مدت خیلی کوتاهی حکومت نمود و نوه اش شروین بن سرخاب جانشین وی گردید. پسر مهر مردان سرخاب نام داشت.

۴- سرخاب بن مهر مردان (ظهیر صفحه ۳۲۳).

۱- رك : اسفندیار، ظهیر : زاخاو "Sachau" ۶۰-۴۵ ه و زامباور "Zambaur" ۵۹-۴۵ ه.

۲- رك : اسفندیار صفحات ۹۹ و ۲۳۷ و ظهیر صفحات ۴۲ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۳۲۳.

۳- بنظر میرسد که خطای ناسخ براون را با اشتباه انداخته است و در نتیجه نام ویرا سهراب ثبت نموده. ظهیر الدین نیز بهمین اشتباه دچار شده ولی اشتباه وی فقط در کتاب تاریخش مشهود است.

۴- رك : ظهیر و زاخاو "sachau" ۹۸-۶۸ ه و زامباور "Zambaur" ۶۸- ه ۱۱۰.

۵- رك : ظهیر و زاخاو "Sachau" ۱۳۸-۹۸ ه و زامباور "Zambaur" ۱۱۰- ه ۱۳۵.

مدت حکومت ۲۰ سال^۱. ولی ابن اسفندیار میگوید که وی حکومت نکرد.
 ۵- شروین بن سرخاب (اسفندیار صفحات ۴۳ ، ۹۹ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ،
 ۱۴۵ - ۱۴۰ و ۱۶۶ ، ۲۳۷ و ظهیر صفحات ۵۲ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ ، ۱۶۲ ،
 ۲۰۷ ، ۲۷۰ و ۳۲۳) .

مدت حکومت ۲۵ سال^۲. وی اولین کسی است که لقب ملك الجبال گرفت .
 او بهمراهی وندا هرمزد قارن وند بر علیه فرماندهان خلافت اسلامی قیام کرد و بر تمام
 طبرستان دست یافت و در زمان خلافت مأمون (۸۳۳-۸۱۳ م) در گذشت. پسرانش
 عبارت بودند از :^۳

۱- قارن که قبل از پدر در گذشت^۴.

۲- شاپور^۵.

۶- شهریار بن قارن بن شروین^۶ (اسفندیار ، صفحات ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ،
 ۲۳۷ و ظهیر صفحات ۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۷۰ ، ۳۲۳) .

مدت حکومت ۲۸ سال^۷. وی معاصر هرون الرشید بود و قسمت زیادی از

۱- رك ظهیر و زاخاو "Sachau" ۱۵۸-۱۳۸ هـ. و زامباور "Zambaur" ۱۳۵-

۱۵۵ هـ .

۲- رك ظهیر و زاخاو "Sachau" ۱۷۸-۱۵۸ و زامباور "Zambaur" ۱۸۱-۱۵۵ .

۳- براون در ترجمه کتاب ابن اسفندیار اشتباه نموده شهریار را پسر شروین معرفی
 میکند. زاخاو "Sachau" میگوید که رستم جانشین پدرش شروین گردید. زامباور "Zambaur"
 دو پسر بدو نسبت میدهد : شهریار و رستم .

۴- رك : ظهیر ، صفحات ۱۶۲ و ۲۰۷ و ۲۷۰ و ۳۲۳ .

۵- رك : ظهیر : صفحه ۱۶۲ .

۵- در ابن اسفندیار (ترجمه براون) نام وی شهر بن شروین آمده و در ضمن از

برادرش جعفر بن شهریار بن قارن نیز سخن بمیان میآورد .

۶- ظهیر و زامباور "Zambaur" ۲۱-۱۸۱ هـ . ویرا شهریار بن شروین میخوانند.

زاخاو "Sachau" ۲۰۳-۱۷۸ هـ. و می نویسد که پس از شروین بن سرخاب ، رستم که
 پسرش بود بجای وی نشست و همین رستم است که برای اولین بار لقب ملك الجبال گرفت .

اراضی قارن بن و ندا هر مزد قارن نوندر اضمیمه متصرفات خویشتن نمود و مدتی بعد بمازیار غلبه کرد و متصرفات او را نیز بچنگ آورد . پسرانش عبارت بودند از :

۱- شاپور

۲- جعفر

۳- قارن

۷- شاپور بن شهریار (اسفندیار صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸) .

طول مدت حکومت وی نامعلوم است^۱ . بگفته ابن اسفندیار شاپور بن شهریار جانشین پدرش شهریار گردید . رعایای وی از ظلم و ستم و جور او بستوه آمدند . مأمون مازیار را فرستاد که کوهستانات متصرفی ویرا از او بگیرد . شاپور بدست مازیار افتاد و بدستور وی بقتل رسید . ولی ظهیرالدین جعفر بن شهریار را جانشین شهریار میدانند .

۸- جعفر بن شهریار بن قارن (اسفندیار صفحات ۱۶۳ ، ۱۶۹ ، ۲۳۷ و ظهیر

صفحات ۲۰۸ ، ۲۸۴ ، ۲۸۷ ، ۳۲۳) .

مدت حکومت ۱۲ سال^۲ . هنگامی که داعی حسن بن زید علوی پرچم انقلاب را در رویان برافراشت غلامان محمد بن اوس با سپهبد جعفر بن شهریار بن قارن پناهنده شدند . ولی اسپهبد جعفر بن شهریار در نبردی که در حوالی رودخانه لایج روی داد بدست سپاهیان حسن بن زید بسال ۵-۸۶۴/۲۵۰ بقتل رسید .

۹- قارن بن شهریار بن قارن (اسفندیار ، صفحات ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۷ ،

۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۳۷ و ظهیر ، صفحات

۵۳ ، ۵۴ ، ۲۰۸ ، ۲۷۰ ، ۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۲۹۲ ، ۳۲۳) .

۱- زامباور "Zambaur" ۲۲۲ - ۲۱۲ هـ و شاپور (جعفر) بن شهریار میخواند .

زاخاو "Sachau" اسم شاپور را ذکر نکرده است .

۲- ظهیر و زاخاو "Sachau" : جعفر بن رستم ، بدون هیچگونه اطلاع دیگری

درباره او . زامباور "Zambaur" ۲۲۲ - ۲۱۰ هـ . شاپور (جعفر) بن شهریار .

مدت حکومت ۳۰ سال^۱. وی بابوالمملوک ملقب بود. داعی کبیر در سال ۲-۲۲۷/۸۴۱ اسپهبد پادوسبان را بسوی متصرفات وی فرستاد تا آنها را مورد تاخت و تاز قرار دهد. قارن اولین امیری بود که مسلمان گردید و این واقعه در سال ۵-۲۴۰/۸۵۴ صورت گرفت.

در حدود سال ۲۵۰/۸۶۴ قارن بیاری سلیمان بن عبدالله بن طاهر که بچنگ حسن بن زید و اسپهبد پادوسبان رستم دارمیرفت بشتافت ولی لشکر خراسان در حوالی رودخانه لایویج که در نزدیکی های آمل واقع بود شکست خورد و در بین مقتولین اسپهبد جعفر بن شهریار نیز دیده میشد. در سال ۲۵۲/۸۶۶ قارن مجبور گردید که با حسن بن زید بیعت کند و پسرانش سرخاب و مازیار را بدربار او روانه ساخت. ولی در سال ۲۵۴/۸۶۸ این دو شاهزاده از دربار حسن فرار کردند و حسن بن زید عده ای را جهت دستگیری قارن فرستاد قارن موفق شد که به قومس فرار کند. پسرانش عبارت بودند از^۲:

۱- مازیار^۳

۲- سرخاب^۴ که بسن جوانی در گذاشت و دو پسر بنام رستم و علی از خود بیادگار گذاشت.

۳- رستم^۵ که پسری بنام سرخاب داشت.

۱- زاخاو "Sachau" تاریخ مرگ وی را ۲۷۳ ه. میداند. زامباور "Zambaur"

۲۵۳-۲۲۲ ه.

۲- بگفته زامباور "Zambaur" پسران وی عبارتند از: سرخاب و عبدالله (رك Weyl, Sammlung Fonrobert, I, 324) و مازیار (زامباور این مازیار را اشتباهاً بجای مازیار بن قارن بن وندا هر مزد گرفته است).

۳- رك اسفندیار، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۲۳۷ و ظهیر ۲۰۸ و ۲۸۸ و ۲۹۰.

۴- رك اسفندیار، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۲۳۷ و ظهیر صفحات ۲۰۸ و ۲۷۰ و

۲۷۱ و ۲۸۸ و ۲۹۰.

۵- رك اسفندیار، صفحه ۱۷۴.

۱۰- رستم بن سرخاب بن قارن . (اسفندیار ، صفحات ۱۸۷-۱۸۴ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ و ظهیر ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۷۰ ، ۲۹۸ - ۲۹۵ ، ۳۲۳) .

مدت حکومت ۲۹ سال^۱ . وی با داعی حسن بن زید در منازعه بود . چون در سال ۲۷۱/۸۸۴ داعی مذکور در گذشت برادرش محمد بن زید بطبرستان مسلط شد و رستم را از کوهستانان طبرستان برآند و پیش عمرو بن لیث صفاری فرستاد ، تا اینکه بشفاعت عمرو بن محمد بن زید از خطای وی در گذشت مشروط بر اینکه وی دیگر سپاهی نگاه ندارد و تمام مالیاتهای معوقه سابق را بپردازد . مدتی بعد رستم با رافع بن هرثمه که حاکم خراسان بود متحد گردیده و بمعاونت یکدیگر مازندران و رویان و دیلم را عرصه تاخت و تاز قرار دادند . ولی بعد رافع از متحد خود اعراض نمود و ویرا در استرآباد بزندان انداخت . رستم در رمضان سال ۲۸۲ مطابق اکتبر - نوامبر ۸۹۵ در زندان بمرد . ابن اسفندیار و ظهیر گاهی وی را بنام رستم بن سرخاب و گاهی بنام رستم بن قارن میخوانند . پسرانش عبارتند از :

۱- شروین

۲- ن ... ، که پدر پرویز فرمانروای لاریجان می باشد^۲ .

رستم بن قارن (اسفندیار صفحه ۱۹۸) . رستم بیاری هر مزدکامه فرمانروای تمیشه و اسپهبد شهریار بن یادوسبان ، ابوالعباس عبدالله سامانی را از رفتن بگرگان در سال ۹۱۰-۹۰۹/۲۹۷ ممانع آمد . ابوالعباس قصد داشت مازندران را ترك کرده

۱- رك ظهیر و زامباور "Zambaur" ۲۸۲-۲۵۳ ه . بنا بگفته زاخا "Sachau"

رستم جانشین پدر بزرگش قارن بن رستم شد و در سال ۹۱۵-۳۰۲/۹۱۴ مغلوب شورشیان گردید . پسرش شروین به پیش امیر سامانی رفت و امیر لشکری در اختیار وی گذاشت که بكمك سپاهیان سامانی توانست دوباره آن سرزمین را از شورشیان بگیرد .

۲- رك اسفندیار صفحات ۱۸۳ و ۱۹۶ و ظهیر صفحه ۳۰۲ .

در گرگان بفارس که یکی از فرماندهان احمد سامانی بود ملحق شود.

۱۱- شروین بن رستم (اسفندیار، صفحات ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۳۸ و ظهیر، صفحات ۵۴، ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۰۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۴، ۳۰۴). (۳۲۳، ۳۱۰، ۳۰۴)

مدت حکومت ۳۷ سال^۱. در سال ۹۰۳/۲۹۰ اسمعیل سامانی، ابوالعباس را که از اقوام خود بود بحکومت طبرستان برگزید. ابوالعباس از اسپهبد رستم‌دار شهریار بن پادوسبان و شروین بن رستم باوند و برادرزاده شروین پرویز خواست که ویرا در جنگ بر علیه داعی ناصر کبیر مساعدت نمایند. در سال ۹۱۵-۳۰۲/۹۱۴ شروین با داعی ناصر کبیر صلح نمود. در سال ۹۱۹/۳۰۷ اسپهبد شروین و شهریار پسر وندا امید متعهد شدند که همان مالیاتی را که به حسن بن زید پرداخت میکردند به حسن بن قاسم پردازند. ولی حسن بن قاسم بآن مقدار راضی نشد و بجنگ آنان شتافت و شهریار را مغلوب ساخت و با شروین صلح کرد. اسپهبد شروین در گیلان بماکان پناهنده شد. در این موقع ماکان^۲ بمازندران تسلط یافته بود و کمی بعد از طرف ماکان بحکومت شهریار کوره رسید و در حدود سال ۹۳۱/۳۱۹ یعنی موقعی که پسران بویه برای تسلط حکومت ایران اقدام میکردند در گذشت.

پسرانش عبارتند از:

۱- رستم

۲- شهریار

۳- دختری که بعقد ازدواج وشمگیر بن زیار درآمد^۳.

۱۲- شهریار بن شروین بن رستم (اسفندیار صفحات ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲،

۱- رك: ظهیر، زاخاو "Sachau" ۳۲۷-۳۰۲. زامباور "Zambaur" ۳۱۸-۲۸۲. ه.

۲- Rabino, Les dynasties Alaouides du Mazandéran. p. 257

۳- رك زامباور "Zambaur" ۱۸۹.

۲۳۸، ۲۳۹ و ظهیر صفحات ۲۰۹، ۲۷۱، ۳۲۳).

مدت حکومت ۳۷ سال^۱. وی دائی قابوس بن وشمگیر و چنانچه مشهور است حامی فردوسی بوده و همچنین معاصر رکن الدوله بویه و وشمگیر بن زیار است و تا زمان قابوس بن وشمگیر (۴۰۳/۳۶۶-۹۷۷-۹۷۶ تا ۱۰۱۳-۱۰۱۲) و محتملاً تا زمان سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۹/۱۰۳۰-۹۹۹) زنده بوده است. در سال ۳۲۴/۹۳۶ وشمگیر بن زیار بآمل و ساری دست یافت و مدتی بعد در سال ۹۴۳-۳۳۱/۹۴۲ حسن بن بویه و حسن بن فیروز بمتصرفات وی حمله نمودند و وی به اسپهبد شهریار بن شروین پناهنده شد و پس از آنکه حسن بن بویه استرآباد و طبرستان را متصرف شد شهریار مطیع و متقاد وی گردید. پسرش شروین در حیات پدر در گذشت و دارا جانشین شهریار بن شروین گردید.

۱۲- رستم بن شروین (اسفندیار صفحه ۲۰۹). وی در سال ۳۱۱/۹۲۳ بیماری داعی حسن بن قاسم که با دو سید ناصری بنام ابوالحسن و ابوالقاسم در منازعه بود شتافت.

۱۳- دارا (اسفندیار، صفحه ۲۳۹ و ظهیر، صفحات ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۷۰، ۳۲۳).

مدت حکومت ۸ سال. ابن اسفندیار و میرظهیرالدین متفق القولند که اسپهبد دارا جانشین شهریار بن شروین بود چون شروین پسر شهریار در حیات پدر در گذشته بود. روشن نیست که پدر دارا چه کسی بوده است. پرفسور براون در فهرست اعلام

۱- مسأله جانشینی بعد از شهریار بن شروین کاملاً روشن نیست. اطلاعاتی که ما در این باره از منابع مختلف کسب کرده ایم با همدیگر مغایر بوده سنوات مذکوره نیز با همدیگر مطابقت نمیکنند. بنظر میرسد که بملت تجزیه خاندان سلطنتی عده کثیری مدعی سلطنت شده و متناوباً بحکومت رسیده اند و همچنین احتمال میرود که دارا جانشین قانونی و مشروع شهریار و شاید پسر یا نوۀ وی بوده یعنی پسر شروین بن شهریار.

دارا را پسر شهریار معرفی می‌کند و بنا به گفته ظهیرالدین دارا بن رستم بن شهریار جانشین شهریار بن شروین گشت و پس از یک حکومت خیلی کوتاه درگذشت. ولی بر او در تاریخ خود حکومت ویرا هشت سال ذکر میکند.

۱۴- شهریار بن دارا. (اسفندیار، صفحات ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹ و ظهیر، صفحات ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۷۰، ۳۲۳، ۳۲۴).

مدت حکومت ۳۵ سال^۱. بنا به گفته ظهیرالدین وی نوه رستم بن شروین بود. ابن اسفندیار ویرا شهریار بن شروین میخواند و از طرف دیگر نیز میگوید شهریار جانشین پدرش دارا گردید. شهریار یار و یاور قابوس بن وشمگیر بود که مدت هیجده سال از سال ۹۸۲ تا ۳۷۱/۹۹۸ تا ۳۸۸ در غربت بسر می‌برد. در سال ۹۹۷/۳۸۷ قابوس اسپهبد شهریار بن شروین (به گفته ابن اسفندیار) یا اسپهبد شهریار بن دارا بن رستم بن شروین (به گفته ظهیرالدین) را برای تصرف شهریار کوه که در دست رستم بن مرزبان دایم مجدالدوله ابوطالب رستم بود فرستاد. رستم بن مرزبان مغلوب گردید و قابوس حکومت را بدست آورد. مدتی بعد رستم بن مرزبان از طرف مجدالدوله با سپهبدی شهریار منصوب گردید و بکمک نصر بن حسن بن فیروزان قدرت خود را در آنجا تثبیت کرد. اسپهبد شهریار (کذا) منتظر بود که میانه رستم و نصر بهم خورد تا اینکه بتواند ویرا از آن ناحیه رانده و خود جای وی را بگیرد. اما در اواخر حکومت قابوس شهریار بر علیه وی قیام نمود رستم بن مرزبان ویرا شکست داده بزندان انداخت و او تا آخر عمر در زندان بود تا اینکه بسال ۱۰۰۷ - ۱۰۰۶ / ۳۹۷ درگذشت.

پس‌رانش عبارت بودند از:

۱- رستم

۱- رك : ظهیر ، زاخاو "Sachau" ۴۱۵-۳۸۰ هـ . و بوسیله قابوس بقتل رسید .

زامباور "Zambaur" ۳۹۶-۳۵۸ هـ .

۲- سرخاب^۱

۱۴- الف . رستم بن شروین (اسفندیار صفحات ۹۲ و ۲۲۵ و ظهیر ، صفحات ۱۹۱ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱) .

ظهیرالدین بوی نسبت حکومت نمیدهد^۲ و اسم پدر بزرگ وی گاهی رستم بن شهریار و گاهی شهریار بن شروین ذکر شده است . فراهن "Fraehn" سکه‌ای را معرفی کرده که در سال ۳۵۵/۹۶۶ زده شده است . در روی این سکه اسم خلیفه‌المطیع بالله و رکن‌الدوله بویه و در پشت آن عبارت منسوب بشیعیان «علی‌ولی‌الله» و همچنین اسم رستم بن شروین دیده میشود . از طرف دیگر اردمان "Erdmann"^۳ و فراهن "Fraehn"^۴ در همی کشف کرده اند که اسم خلیفه و امیر بویه مذکور در آن دیده میشود و در حاشیه آن بعد از نام محل ضرب سکه (فریم) ، عبارت « بامر رستم » و سپس سنه ۳۶۱ بچشمی خورند و همچنین عبارت شیعی سابق‌الذکر را نیز دارا میباشد . بالاخره در قسمت مدال‌های کتابخانه ملی پاریس سکه‌ای موجود است که در سال ۹۷۸-۹۷۷/۳۶۷ بنام رستم بن شروین زده است^۵ .

ابن اسفندیار میگوید که رستم بن شروین بن شهریار^۶ به خواهرزاده خود قابوس که در طبرستان و گرگان نفوذ خود را در حدود سال ۹۷۰/۳۶۰ محکم کرده بود پیوست .

پس رانش عبارتند از :

- ۱- بنا بگفته زامباور وی دو پسر داشت : قارن و شروین .
- ۲- زاخاو "Saehau" از وی اسمی نمی‌برد . زامباور "Zambaur" ۳۷۰-۳۲۵ .
- ۳- Numi Asiatici, p. 233 .
- ۴- رك : جلد دوم نسخه‌های دست نویس او .
- ۵- Zambaur, Contribution III, p. 22-36 .
- ۶- بنا بگفته بیرونی رستم بن شروین دائی قابوس بود . درن "Dorn" نیز معتقد است که شهریار برادر رستم دائی قابوس بود (قس Paul Casanova, loc. cit; p. 122) .

۱- دارا

۲- مرزبان^۱. وی مؤلف مرزبان نامه و نیکی نامه است. مرزبان بن رستم بن

شروین فریم سه پسر داشت :

الف . رستم

ب . سهل^۲

ج . ابواسحق ابراهیم^۳.

دو پسر اخیر از بزرگترین احداث کنندگان جاده‌ها محسوب میشوند .

۱۴- ب . رستم بن مرزبان (اسفندیار ، صفحات ، ۲۲۸ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۹۳ .

و ظهیر صفحات ، ۱۹۱ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۰۹) .

رستم بن مرزبان ناحیه شهریار را متصرف بود ولی اسپهبد شهریار بن شروین وی را از آنجا براند. سپس از طرف مجدالدوله ابوطالب رستم که یکی از افراد خانواده وی بود با سپهبدی شهریار منصوب گردید. ولی کمی بعد اسپهبد شهریار وی را دوباره از آنجا براند و ویرا مجبور کرد که بری رود و خود جای رستم را اشغال کرد . پس از اینکه خود را مستقل و بلامنازع یافت سهل انگاری پیشه کرد و رستم بن مرزبان بهمدستی قابوس دست او را از آن ناحیه کوتاه کرد .

دختر وی موسوم به شیرین همان سیده مشهور است که زن فخرالدوله بویه

و مادر مجدالدوله رستم می باشد .

۱۴- ج . شروین (اسفندیار صفحه ۲۲۶) .

آنجا که اسفندیار از حوادث سال ۳۷۱/۸۸۴ و شکست تاش و قابوس سخن

بمیان می آورد امرای فخرالدوله بویه را چنین معرفی میکند : فیروزان بن حسن بن

۱- رك : اسفندیار صفحه ۸۶ و ظهیر صفحه ۲۷۰ .

۲- رك : اسفندیار صفحه ۷۴ .

۳- رك : اسفندیار صفحه ۷۳ .

فیروزان در دیلمان ، برادرش نصر بن حسن در قومس و اسپهبد شروین باوند در طبرستان .

۱۵- رستم بن شهریار بن دارا^۱ . (اسفندیار ، صفحات ۳ و ۳۳۵) .

رستم نیز پسر شهریار بود و در زمان قابوس در ناحیه کوهستانی فریم و شهریار کوه قائم مقام پدر بود^۲ و معاصر کیکاوس بن اسکندر بن قابوس (۱۰۷۰-۱۰۶۹ تا ۱۰۵۰-۱۰۴۹/۱۰۶۲-۴۴۱) است و مدرسه‌ای در ساری تأسیس کرد .

۱۶- قارن بن سرخاب بن شهریار بن دارا (اسفندیار صفحه ۲۳۹ و ظهیر صفحه ۲۷۱ ، ۳۲۴) .

بنابگفته ابن اسفندیار چون هنگام حکومت البارسلان طبرستان گذرگاه دائمی سپاهیان وی شده بود بدینجهت صدمات فراوان بآن وارد آمد ولی اسپهبد قارن بن سرخاب موفق شد که تا حدی قدرت خود را در کوهستانات توسعه دهد. وی بسال ۴۸۶/۱۰۹۳ بمرد . با وجود این ظهیرالدین وفات وی را در سال ۱۰۷۴-۴۶۶/۱۰۷۳ (تاریخ آغاز حکومت پسرش حسامالدوله شهریار) ذکر میکند .

پسراش عبارت بودند از :

۱- حسامالدوله شهریار

۲- ن ... پدر اسپهبد شهریار : در سال ۱۱۱۹-۵۱۲/۱۱۱۸ نام او ذکر شده

و از بنی اعمام اسپهبد علاءالدوله علی بوده است^۳ .

۱- زاخاو "Sachau" ۴۱۹-۴۱۶ ه . رستم بن شهریار با علاءالدوله بن کاکویه که حکومت اصفهان را داشت جنگ کرد . ولی دستگیر و زندانی شد و سپس از زندان رهایی یافت و تا آخر عمر در منطقه متصرفی خود فرمانروائی کرد و این آخرین پادشاه سلسله باوندیان است ، زامباور "Zambaur" ۴۴۹-۳۹۶ ه . و بنلط وی را پدر سیده شیرین که زن فخرالدوله بویه بود معرفی میکند .

۲- این قسمت به نسخه خطی کتاب ابن اسفندیار در نسخه پاریس اضافه شده

(B. N. Suppl. Persan 1436, fol. 153 r^o)

۳- رک : ظهیر ، صفحه ۲۲۱ .

شروین بن محمد

بنا بگفته زامباور "Zambaur" وی در سال ۱۰۱۰-۱۰۰۹/۴۰۰ سکه‌ای ضرب کرده و بعقیده همین دانشمند نوۀ شهریار بن شروین بوده است .

محمد بن وندرین

برج رادکان واقعه در نزدیکی برکلا مقبره محمد بن وندرین (شروین ؟) است و بنای آن در سال ۱۰۱۶-۱۰۱۵/۴۰۷ آغاز و بسال ۱۰۲۱-۱۰۲۰/۴۱۱ ختم شده است^۱.

بقیه دارد

۱- Rabino, Mazandaran and Astarabad , p . 148. Ernest Diez , Churasaniche Baudenk mäler mit einem beitrage von Max Berchem (B d. 1, Berlin, 1918); Répertoire chronologique d'épigraphie arabe, t. VI, Le Caire, 1935, n^{os} 2312 et 2313.